

نیرنگ و تاریخ

www.ketab.ir

یحییٰ خان محمد آذری

موضوع: ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق.

شابک: ۶-۶۵-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۳۹۵ ن ۲ خ ۱۱۹۷

رده‌بندی دیویی: ۰۷۱۱/۹۵۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۱۹۹۳۷

سرشناسه: آذری، یحیی خان محمد، ۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآورنده: نیرنگ در تاریخ /

یحیی خان محمد آذری

مشخصات نشر: لنگرود - سمرقند، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۵۱ رویه

موضوع: اسماعیل صفوی اول، شاه ایران، ۸۹۲-۹۳۰ ق.



انتشارات سمرقند

نیرنگ در تاریخ

یحیی خان محمد آذری

انتشارات سمرقند، چاپ نخست - ۱۳۹۵

شمارگان: ۸۰۰

طرح روی جلد و صفحه آرای: مریم‌السادات مریم‌علی

شابک: ۶-۶۵-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

بها: ۵۰۰۰ تومان

چاپخانه: فرسیما

حق چاپ برای مولف محفوظ است

نشانی: لنگرود - خیابان شهید جمشیدی - بن‌بست آرمان - شماره ۲۴۵

تلفن و نمابر: ۴۲۵۲۳۹۴۴ - ۰۱۳

فهرست مطالب

۱. پیش گفتار ۵
۲. نیم - شاه اسماعیل نه شاعر بود و نه دیوان ترکی داشت ۵
۳. خان گاه صفی ۹
۴. دوم - پایگاه ابد اعی : پیروان خان گاه صفی ۹
۵. سوم - رویدادهای بعدی ۱۲
۶. اشعار شعرای یکتاشی در دیوانی به نام شاه اسماعیل ۱۶

پیش گفتار

یکم - شاه اسماعیل نه شاعر بود و نه دیوان ترکی داشت

بر کشوران و ارباب قلم پوشیده نیست که گاهی غفلت و بی توجهی و یا سهل انگاری نویسنده یا تاریخ نگار با جابه جایی یک نقطه و یا دگرگون نویسی یک مطلب، سهواً یا عمداً موضوعی را مایه حقیقت می نگارد که مدت های مدید در تاریخ یک ملت باقی می ماند و خواننده را به گمراهی می کشد.

یکی از این بی احتیاطی ها یا غرض ورزی ها که محتملاً آبشخور سیاسی دارد، درباره شاه اسماعیل صفوی پور مندرج داده است، اینکه او شاعر بوده و دیوان ترکی دارد.

خوشبختانه دانشمند فرهیخته آقای فیرمن منصور، پرده از چهره ی این رویداد تاریخی برداشته اند و به صراحت می نویسند:

«اگر شاه اسماعیل شاعر بوده است و دیوان ترکی داشته باشد، در زندش سام میرزا در کتاب خود در «تذکره تحفه سامی» ذکر کرده و می گوید که در حالی که اشعار بسیاری از شعرای زمان خود، چونان: نوری قفل گر، کبابی قمی، مراد باکی سرتاش و صدها شاعر گمنام را در آن، معرفی کرده؛ اما از درون خانه ی خود و از دیوان مشهور پدرش، شاه اسماعیل با وجود کتابخانه معتبری که به ریاست استاد بهزاد اداره می شد اطلاع نداشته، که نمونه هایی از آن ارائه دهد.»^۱

اینک، به رخدادهای حیات این شاهزاده ی جوان و سلحشور خاندان صفوی

اشاره می‌کنیم:

با وجود اینکه تاریخ نگاران و ارباب قلم شرح احوال او را در منابعی متقن گرد آورده‌اند و با وجود توصیف سرگذشت پرماجرا و درپردری‌ها و نبردهای پی‌درپی او که از اوان جوانی در گیر آن بوده است، شگفتا که او را شاعری توانا و صاحب دیوان ترکی با تخلص «خطائی» معرفی کرده‌اند.

چنین برمی‌آید که احتمالاً تاریخ نویس و نویسنده به شنیده‌های خود اکتفا کرده و به تحقیق پی جوئی نپرداخته است، و یا در چنبره‌ی افکار ناصواب گرفتار آمده که از نظریه‌ی ساسی وی برخوردار بوده است و دیوان مورد بحث را با این دیدگاه پدید آورده است.

سعی نگارنده بر این است که حداقل بتواند با توان مزجات خود به قدر مقدور برای سیر در احوال شاه اسماعیل دوم فوی از دوران کودکی تا پایان حیات وی، به اختصار سخن به میان آرد. زیرا این مطلب برای نیل به مقصود کاملاً ضروریست: ^۲

پس از شهادت سلطان حیدر، بزرگ خانان صفوی و طبقه صوفیه در خطه‌ی اردبیل مجتمع گشتند و به سبب عنقریب شاه عالی گهر برادر کلانش سلطان پاشا را قائم مقام پدر گزیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زدند. چون این خبر به سمع یعقوب پسر اقاویونلو رسید بیمناک شد. فی الفور یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان به اردبیل فرستاد تا سلطان علی پاشا، و برادر کهنترش سلطان ابراهیم و شاه واجب التنظيم و والده‌ی ماجد ایشان حلیمه بیگی را گرفته به شیراز برند و در قلعه اصطخر زندانی کنند.

این گرفتاری مدت‌ها به طول انجامید، تا اینکه سلطان یعقوب رخت به جهان باقی کشید. شاه اسماعیل و همراهان از بند آزاد شدند، این جوان آزاده‌ی ایران، مدتی که در زندان بود و بعد از آن همواره در اندیشه‌ی فتوحات آتی و تامین امنیت کشور و حراست از تمامیت ارضی آن بود و امید بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که

ساسانیان از دست داده بودند، در دل می‌پروراند.

مدتی در اردبیل مخفی بود و دور از انظار معاندین، اینجا و آنجا روزگار می‌گذراند و گهگاه با مشورت بزرگان قوم مخفی گاه خود را تغییر می‌داد، سرانجام پس از نیل به ۱۳ سالگی، تصمیم بر این شد که از اردبیل بیرون رود. صاحب احسن التواریخ می‌نویسد: ^۲

«چندی در بیلاقات اردبیل به سر می‌برد و از بیم مخالفان به ندرت جابه‌جا می‌شد، مدتی در خانه عورتی به نام خان جان پنهان بود. آخر الامر به سمی لاهیجان روی آورد و مدتی را که در آندیار بود نزد مولانا شمس الدین لاهیجی، فارسی، عربی و قرائت قرآن فرا گرفت.»

امیر محمود خاندان امیر، از ادبا و مورخان نام‌دار قرن دهم هجری، مولف کتاب تاریخ حبیب سیر و ستورالوزرا (ذیل حبیب‌السیار) و چند کتاب دیگر می‌نویسد: ^۳

عمری اوقاف به بن نمط سپری شد که ناگاه از غیب به گوش جان رسید که زیاده از بن از گرانمایه را در دُرُج اخفاء مستور مدار و از مخزن بیرون آر

شاه جوان به ندای غیب پادشاه آمد و از مخزن اختفاء بیرون آمد و به طوری که قبلاً اشاره شد ابتدا در ایستادن، مان بخشیدن به امور مملکت و رهانیدن مردم ستم کشیده از جور و ظلم تراکمه و بر آوردن سراسر ایران تحت یک حکومت و رهایی از ملوک‌الطوایفی بود. در تاریخ ایران (دوران صفویان) می‌خوانیم: ^۵

«در این ایام، برخی را انتظار رستخیز بود. ناامنی حاصل از غصب، دهریختگی، قطاع‌الطریق [غارث و جپاول] مصائب و بلایا، طاعون و قحطی موجبات نوعی انتظار مذهبی را برای ظهور قوت بخشیده بود.

اینک در ادامه از کتاب «برآمدن دولت صفویان و بازسازی دولت فراگیر ملی» به خامه‌ی دوست دانش‌گستر و فرهیخته آقای دکتر هوشنگ طالع، بر چند مطلب مختصر اشاره می‌کنم:

دوم - پایگاه اجتماعی و پیروان خان گاه صفی

ارهای از تاریخ‌نویسان، بدون ژرف نگری بر رخدادها و رویدادها، پایه‌های نوشته‌ها، خود را بدون بررسی و پژوهش، بر نوشته‌های دیگران می‌گذارند و بدن گوناگون است که همان تاریخ‌نویسان، پیروان نخستین خان گاه صفی را تنها قزل‌باش‌ها را «تورک» خوانده‌اند. در حالی که بیش‌ترین کسانی که اسماعیل‌پروان را رسیدن به پادشاهی همراهی کردند، «کبود رختان تالش» و مردم سیاه که (سرخ‌ها) بودند. در نبرد چالدران نیز همه‌ی سربازان پیاده که تا آخرین نفر ایستادند و کشته شدند، از مردم تالش و سیاه کوه بودند. از این رو، برخلاف نوشته و بارز نادرست بسیاری از تاریخ‌نگاران، بیشینه‌ی مریدان خانقاه اردبیل، نه تورک زبان بودند و نه ترکیب از به اصطلاح هفت ایل روم‌لو، شام‌لو، موصل‌لو، استاج‌لو، ذوالقدر، خاجار و افشار. هم‌چنین، باید دانست که:^۶

در آناتولی، قبیله و طایفه‌ای، به نام روم‌لو، شام‌لو و موصل‌لو، وجود نداشت.

بلکه به پیروانی که از روم به گرد خانقاه صفی جمع شده بودند «روم‌لو» می‌گفتند. به پیروان آمده از موصل و حومه، «موصل‌لو» می‌گفتند و آنانی را که از حلب و شام آمده بودند، «شام‌لو» می‌نامیدند. تنها اویماق، استاج‌لو، از طوایف آناتولی بودند. ذوالقدریان و تک‌لویان، پس از تأسیس دولت صفوی، به ایران آمدند.^۷

اسناد تاریخی به وضوح می‌رسانند که از کشور روم [روم شرقی]، طایفه و ایماق چادرنشین، مردم گله‌دار و خانه کوچ به آذربایجان نیامده بودند بلکه تنها مریدان رزمنده در لشکرکشی‌های شاه

پس از آن که پاره‌ای از قوم‌های تورک (تورانی + اورال - آلتایی) به دین اسلام گرویده شدند و یا خود گرویدند، راهشان به درون سرزمین‌های ایرانی‌نشین که در آن زمان در اشغال دستگاه خلافت بود، هموار شد. اقوام تورک که در کشتن و خون‌ریزی بی‌پروا بودند و این صفت را بیش‌تر، از صفتهای دیگر داشتند، به عنوان سپاهی مزدور، به خدمت فرمان‌روایان عرب درآمدند و سرانجام به دستگاه خلیفه نیز راه یافتند.^۸

از آن‌جا که آنان در خون‌ریختن و آویختن بی‌پروا بودند، رفته‌رفته نام «تورک» با خون‌ریز و ستم‌گر و انسان‌کش، یکی شد. به گونه‌ای که شاعران میهن‌ما نیز از عنوان تورک، برای شوقه‌تفا پیشه‌ی خود، بسیار نام برده‌اند.

هم‌چنین، رفته‌رفته زبان تورکی، زبان ویژه‌ی جنگ‌آوران و خون‌ریزان شد و از این‌رو، کسانی که می‌خواستند در سلک لشکریان و سپاهیان مزدور درآیند، می‌کوشیدند تا حتا اگر شده واژه‌ها را چاره‌ی تورکی بگویند تا مهیب و خون‌ریز بنمایند. چنین شد که بسیاری برای زورگویی به دیگران و ایجاد ترس در آنان، زبان به تورکی گردانیدند و یا تورکی گفتند. دیگران آنان را خون‌ریز و جنگ‌دوست پندارند و چنین بود که اصطلاح «تورک و تاجیک» نشان‌دهنده‌ی «خون‌ریز و جنگ‌دوست» و «اهل خرد و قلم و کار» و «کوشش و پیشه و هنر»، گردید. در اصطلاح امروز، تورک و تاجیک، برابر است با «شگی» و «کشوری».

چنان که از نوشته‌های به جای مانده بر می‌آید، به یقین در زمان صفی‌الدین، «تورک و تاجیک» در آذربایجان به طور کامل از هم جدا و مشخص بودند. از این‌رو، بسیاری از مریدانی که از زمان شیخ جنید به بعد که شیوه‌ی «غزا» و کاربرد جنگ‌افزار روش کار این خاندان شد، برای این که خون‌ریز و

مهیب بنمایند، می‌کوشیدند تا واژگانی را به «تورکی» در گفت‌وگوی روزانه به کار برند. بدین سان، از آن دوران به بعد، رفته رفته زبان تورکی، زبان محاوره‌ای این گونه مریدان شد. گرچه تورکی آنان، دست و پا شکسته و بسیار کم واژه بود. این سنت، چنان ریشه گرفت که حتا شاه سلطان حسین صفوی نیز برای آن که خود را مهیب و خون‌ریز بنمایاند، بارها در هر روز، واژه‌ی «یاغشی» (خوب) را به کار می‌گرفت. به گونه‌ای که در پاره‌ای از تاریخ‌ها، برای تمسخر، او را «شاه سلطان حسین یاغشی» نامیده‌اند.

بدین سان، مردانی که از حلب و شام (یا مناطق سوریه و لبنان امروز) آمده بودند، به طور قطع سرک زبان بودند. به همین ترتیب، موصل‌لوها که از مناطق موصل و اطراف آن، ارادت خانقاه و فقر را پذیرفته بودند، اکثریت کرد بودند، نه تورک. همه روم‌لوها هم با توجه به گسترش زبان فارسی در آسیای کوچک، تورک زبان نبودند و البته گاهی در میان آن‌ها تورک‌زبانان نیز وجود داشتند.

اوشارها (افشارها، آدشارها و...)، از قبیله‌های تورک (تورانی + اورال - و - آلتایی) نبودند بلکه پاره‌ای از سران آن‌ها در دوران صفویه، زمان سنتی که بدان اشاره رفت، واژگانی به زبان تورکی بر زبان می‌راندند. ترک‌زبانان و درماتان نیز چنان که از نامشان پیداست، آمیخته‌ای از تورانیان (یا ایرانیان بیرجندی) با ارانیانند. تکه‌لوها و ذوالقدریان نیز پس از بنیان‌گذاری شاهنشاهی صفویان به ایران آمدند.

تکه‌لوها پس از ایجاد شورش‌های بسیار و کشتارهای زیاد در ایالت تکه و نبرد با ارتش عثمانی، به سرکردگی یک شورشی به نام شاه‌قلی [غلام‌شاه]، سرانجام خود را به خاک ایران رساندند. سپاهیان و پیروان شاه‌قلی در آغاز، مرکب از روستاییان بی‌زمین بودند که چیزی برای از دست دادن نداشتند و بر این باور بودند که در صورت کشته شدن به بهشت خواهند رفت. در این قیام، فقر و تنگ‌دستی به گونه‌ای با آیین تشیع در هم آمیخته بود.^۹

بیروان خانقاه اردبیل را « قزل‌باش » می‌گفتند. نام قزل‌باش، به دلیل کلاه تاج‌گونه‌ی سرخ بود که بر سر می‌گذاشتند و شاید به نشانه‌ی سربازی در راه طریقت، تاج سرخ آنان، نشان « خونین سری » آنان بود. البته در تاریخ جهان آرا، برگزیدن این کلاه را مربوط به خواب دیدن سلطان حیدر از حضرت علی (ع) دانسته‌اند.

پایه‌ی کلاه یا تاج قزل‌باش، کلاه نم‌دین سرخ‌رنگی بود با نوک بلند قطور که در این بخش، دارای ۱۲ چین کوچک، یا دوازده ترک داشت (شاید به نشانه‌ی ۱۲ امام به مرد کلاه دستاری سپید یا سبز، از ابریشم یا پشم می‌پیچیدند که نوک سن و ۱۲ ترک آن بیرون می‌ماند و به گونه‌ی ویژه‌ای، خودنمایی می‌کرد. این کلاه را « تاج » می‌نامیدند.

از دوران شاه‌همایون اول به بعد، تاج قزل‌باش‌ها که در آغاز، ساده و بی‌آلایش بود و نشان صوفی و سنی و بازی و فرمان‌برداری از مرشد کامل به‌شمار می‌رفت، دگرگون شد. آن را به جینه، پوهر و پرهای رنگین آراستند. به گونه‌ای که این تاج، برخلاف گذشته، نشان فرمان‌رایی و قدرت و شوکت شد.

از دوران شاه‌عباس بزرگ به بعد، از آنجا که تاج قزل‌باش خیلی سنگین و بزرگ شده بود، تنها آن را در تشریفات و پذیرایی‌های رسمی و در مراسم عید به سر می‌گذاشتند. در دیگر زمان‌ها از عمامه‌ی ساده‌ای بدون تاج، بهره می‌بردند. این‌سان، دستاری از پشم یا ابریشم، آشفته و بی‌ترتیب، دور سر می‌پیچیدند به گونه‌ای که سر نه‌ی آنان از میان عمامه پیدا بود و گاهی به همین هیأت نیز به حضور شاه می‌رفتند؛ اما کارکنان دولت‌خانه و کسانی که در مجلس شاه دارای مقام و وظیفه‌ی ویژه‌ای بودند، همیشه تاج بر سر داشتند.^{۱۰}

شاه اسماعیل همواره تکیه بر نیروی جنگنده‌ی قزلباش داشت.

سوم - رویدادهای بعدی

صاحب «ذیل حبیب السیر» چنین می نویسد: ^{۱۱}
چون در جبلت بی علت شاه عالم پناه مناسبت کشورگشایی و
جهانبانی موجود بود، پیوسته خاطر دریا مقاطرش متوجه آن بود که
تیغ جهانگیری از غلاف تدبیر بیرون آورده خُس هستی معاندان
اکس را از شعله جانشوزش احراق نماید و روی زمین را به آب آتش
نشان لوث وجود مخالفان ناپاک، پاک سازد.

در کتاب تاریخ صفویان و ... آمده است. ^{۱۲}

«می توان پس از فروپاشی دولت ساسانیان و کشته شدن یزدگرد
سوم در شهر مرو، از نگفت روزگار با درهم شکستن شیپک خان در
همان شهر، شاه اسماعیل توانست بعد از هشت صد سال از فروپاشی
شاهنشاهی ساسانیان، ده سال بعد از فراگیری ملی ایران را بازسازی کند.

شاه اسماعیل صفوی فرزند رشید و جنگاور این سلسله کمر همت به میان بست تا
در نبردهای خورد و کلان که سیاهه کامل محاربات و سایر رویدادهای حیات وی را
صاحب ذیل حبیب السیر سی و اندی مورد برشمرده و در «بخش اول شاه اسماعیل
صفوی در صحایف/ ۱۲۲-۴۱» ذیل سرفصل هایی، آورده است.
او در پی این بود که سرزمین های از دست رفته ایران را از میان بیرون
آورده، ضمیمه خاک وطن کند و حداقل سرحدات ایران را به اواخر رنیت ساسانیان
برساند:

شاه اسماعیل در حیات کوتاهش (۹۳۰-۸۹۳/هـ ق) توانست برای پاک سازی کشور
از لوث وجود ناپاکان بی تمیز، از سن نوجوانی تا سال (۹۳۰/هـ ق) پای در رکاب و در
محاربات بسیار شرکت جسته و هر بار منجر به پیروزی گردیده است ولی: ^{۱۳}
شکست او در جنگ چالدران، به دست سلطان سلیم عثمانی سبب شد که راه

ورود ترکان عثمانی به آذربایجان هموار شود و لشکریان عثمانی وارد تبریز شدند و خزائن پادشاه ایران را به یغما بردند.

بعد از این شکست، چند مورد نبرد دیگر و عزل و نصب‌ها و رفت و آمدهای متعدد و رویدادهایی پیش آمد و سرانجام دوران فراغت رسید: ^{۱۳}

خسرو عجم و عرب بساط عیش و طرب مبسوط داشته بیشتر اوقات روز و شب را به شرب مدام و موانست با ساقیان سیم اندام صرف نمود و از مجالست نزدیکان دوری می‌جست و پند ناصحان نمی‌پذیرفت و یوماً فیوماً این کیفیت حال منقضی به زوال، در تزايد بود و بالاخره مزاج او از متهاج صلاح منحرف گشت... سرانجام حاصل شرب مدام رقت ورود طعام نقص تمام به احشاء رسید. لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم، سنه ۹۳۰/ه.ق. روی در نقاب خاک کشید.

اکنون که شرح حال و زندگانی پر افت و خیز شاه اسماعیل را مرور کردیم نتیجه امر را به شرح زیر می‌نویسیم:

۱- در بادی امر می‌دانیم که شاه سلحشور ما از فنون شعری بی‌بهره بوده است. صاحب کتاب المعجم می‌گوید: ^{۱۴}

بدان که شعر را ادواتیست و شاعر را ادماتی که بی‌آن هیچ‌کس را لقب شاعری نزیید و بر هیچ شعر نام نیک درست نیاید. شاعر باید صراف سخن و ناقد هنر باشد. می‌باید، معانی را شعر وارد بوده و بر نقد و نیک و بد کلام قادر گردد و در علم عربی و فارسی و فن تقطیع شعر تبخیر داشته باشد.

۲- آیا شاه اسماعیل این همه را می‌دانسته؟ در کجا و نزد کدای استاد را گرفته است؟ که دیوانی مشتمل بر ۷۰۰ بیت شعر نغز و لطیف، آن هم در انواع قوالب عربی، فارسی، غزل، قصیده، مربع، ملمع، مخمس، مدس، مستزاد، مثنوی، قوشما، رباعی و قطعات: نصیحت نامه و ده نامه بسراید!

البته این امکان وجود دارد که گاهی برحسب تفنن ابیاتی بسراید، و همان طور که فرزندش سام میرزا در کتاب خود نوشته: ^{۱۵}

« گاهی بنا به تشحیذ خاطر دریا مقاطر متوجه طبع آزمایی می گشته اند و دزی از لجه‌ی بیکران به ساحل ظهور می‌رسانیدند ».

با سرودن گاه گاهی شعر برای تشحیذ خاطر دریا مقاطر نمی‌توان دیوانی آنچنان فراهم آورد، درینا که یک بیت از این اشعار در تحفه سامی آمده باشد، شاهان قاجار هم شعر می‌سرودند، اما نه در حد دیوان بل برای تفریح و تفنن.

عنایت به اینکه شاه اسماعیل از بدو جوانی سوار بر سمند تیزیا و شمشیر به دست در مصاف دشمنان و قلع و قم آنان بوده، آیا در میدان نبرد شعر هم می‌سروده؟

گره این - ما نمی‌گشوده می‌شود که معلوم گردد در عصر صفویه و شاه اسماعیل و سلسله سلطنت عثمانی و در تاریخ فرهنگ و ادب دو کشور ایران و عثمانی شاعری با تخلص « عثمانی » معاصر شاه صفوی وجود داشته باشد که سازندگان دیوان ترکی برای مشایع از سروده‌های وی استفاده نامعقول کرده‌اند.

۱- صاحب کتاب دانشمندان آذربایجان می‌نویسد: ^{۱۷}

خطائی دیگری نزدیک به زمان شاه اسماعیل نیز بوده است که (یوسف و زلیخا) به نام سلطان یعقوب بدربار تاجی به رشته‌ی نظم کشیده که بیت مطلع آن چنین است:

ابتدا کردم به نام آن کریم

ای که بسم الله الرحمن الرحیم

و در کتاب، « نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی

آن » ضمن تایید وجود خطائی مزبور، اضافه می‌نماید: ^{۱۸}

« ظاهراً این خطائی همان است که به قول فون هامر Von Hammer

در تاریخ شعرای عثمانی (ج ۲ ص ۱۸) آمده و در ۹۳۶/ق در گذشته

است.»

ای جمالین آیتی عنوان دیوان قدیم

قاشالارین طغری بسم الله الرحمن الرحیم

برگردان:

آیت خوب جمالت نام دیوان قدیم

ابروان طغرای بسم الله الرحمن الرحیم

به نوری که اشاره کردیم بیت مزبور متعلق به شاعری از صوفیان بکتاشی است به «خطائی» است و این پرسش پیش می‌آید که آیا مضمون دو بیت ترکیب این دو و رویه‌ی قبل، حاصل ذوق شاعری مشترک را تداعی نمی‌کند؟

۳- خطائی دیگری به نام سیدی اکبر خطائی مولف کتاب «خطای نامه» معاصر شاه اسماعیل بوده و مشاهیر خراسان را در چین در کتاب مزبور شرح داده است با ذکر از سلطان سلیم بن بایزید عثمانی (۱۸۱-۹۱۶ق)

با بیان مطالب مفصلی که در پیش گفتار و تحایف بعد آن به رشته تحریر کشیدیم و مشکلات عدیده‌ی شاه اسماعیل را برشمردیم، بعید از نظر نمی‌رسد که چندان فرصت پیش آید که شعر هم بسراید و دیوانی آنچنان پدید آورد. اگر اغلب شعرهای دیوان او در کتاب «رازهایی در دل تاریخ» که در کتابخانه انتشارات ادبیات و علوم انسانی تبریز، به خامه استاد فیروز منصوری، تحت شماره ۷۷۱۶ نگه داری می‌شود، همه اشعار آن حاصل ذوق شعرای بکتاشی است که به چاپ رسیده و برای اطلاع خوانندگان می‌نگاریم.

یحیی خان محمد آذری

۹۴/۱/۲۷